



مارچ 2016

1

به دستم میخ به پایم مس

درین خالیتراز میخک دو چشمم رخ به دیوارست بسوی غار

تبر از سر نمی پرسد گلو سرب است ورق مبهم دهان سایه ها تنگ و جماعت گیج

سرم هفت زنتراز حاجی به هر اندازه پیش تر می خزم ذولانه بیشتر می خلد محکم بیای ای پای بی پایان

2

از طناب مزرعه ی هرزرا بردار در زیر انگشتانی که وجود ندارد از را بگذار

به جاهای خالی ذهنم اگر دست می کشی بکش

مترس

مترسکم از خود میتروسم در محاصره خود هستم

در زیر پوستینم جز صلیب

نه بقه نه بقراط دگر هیچ پرنده مرقعی قناعت نمی کند

خوراک ماه و حلزونم چند اینچ بالاتر از بینی هرچه می بینی

قلبی که در سیخ تنهایی آویزان است بهتر می داند که در زیر نور غمناک همه چیز دیره وار می چرخد

دستهای آخرینی که از فاصله های عناب هم جهت به طویله خوک دراز می شود

نمی رسند چیزی کم دارند کماکان از کم هم چیزی کم

ترس در پیاله

جدایی در پاکت

دسته‌های بریده در مسیر باد‌های باستانی همسفر با قافله ابرهای مهیب می‌آیند
از شط دو فواره سرخ بگیر

3

پنج عدد ساعت با پنج سبد سخاوت بالای سرهای پنج ضلعی از جمعه تا پنجشنبه چرخان و بیزان است
یک درجن نقل قول
دو بندل قس علیهذا و معذالک
یک صندوق هکذا را با چندتا وغیره ... می پنجبارند
مترسک
یک متر بالاتر از سگ
موزیمی از رنج و رجاله
رستمی با نکتایی براق غلتیده در کالبد فاش افروز سیزیف^۱

آویخته بر چوب‌های زیر بغل کاش می‌گرفتی غزل‌های خوشبخت را از کندوی صدساله پیشم در بدل
گل‌های رنج^۲

نگو گپ از گپ تیر شده
لبه‌ایت را مدندان
خنده ات
بهب کوچک قلب را تا آخرین دقایق فلسفی می‌ویراند

اگر از اکنون دیروزت با گفتن المتوکل علی الله

در مکر بهانی

رویا‌های نمکی

در دهن گرگی که از گل ساخته شده است به ذخایر اگر مکر تبدیل می‌شوند

رویاها را با استخاره دنبال کن استخر در گزمه و تعقیب شناور است

عقب تر از کله گام بزن

مفاهیم را در زیر دامن ذخیره کن

بهوش باش که بیهوده از چاه نپری

از راهی که شتر های بیمار میدوند هایلکس های ضد گلوله به سوی حرمسرا های مجانی پیش می روند

در خطه ای که خر از خرگوش می ترسد درختان بریده اش از ایسم های تقریری تزئین یافته اند

4

در جامعه بدنی

کلمات

دانه های تسبیحی که بر گرد القهار می گردند

صد کیلو ایسم

هزار کیلو مقاله

با نیم سیر وعظ دود می شود و به هوا می رود

چهار حرف مهلک {؟....}

تک معنای متحرک

صد شاعره را از یک مو آویزان می کند

تعویذی با یک کلمه چهارصد تخته سنگ را پنجاه سانتی از کله به بالا می چرخاند

مشغله زنج های تراشیده جنگ علیه خود و آسیاب های بادی

با یک پشتاره دایرة المعارف

نشسته در دو نوک بربادی

بیل می زند

برای کشف تذکره سید جمال الدین اسدآبادی

کله در کابل

عشق در دمشق

بربریت بین بروت و باروت را چگونه پس خواهند داد ؟

از پس دادن مسأله نیست

مسئله این است ،

که سوالی از گوش های دو مجهوله بیرون نریزد

اگر ریخت و آب از آب تکان نخورد هر مجهولی در انتهای خَرخَره ها صیدی برای خورش خر یا خُرخر

دو آتشفشان مزمن دو نگاه در یک شقایق

اول یق یق بعد هق هق

صدا ، شاکی تر از پیاله شوکران

در کوچه های گیج

غزلِ سرخ

دو جسد افقی که جفت جفت بطور عمودی تکرار می گردد هفت بار

حقیقت در زباله تلویزیون رشد می کند هر حادثه ای پس از فاجعه به واقعیت تبدیل می گردد

گریه در چشم دستفروش

انسانی زیستن را فراموش کرده است

خنده فقط در صفحه دیترننت

دو شبه دو جسد را در رسته مُرده فروشان می کاری سه شبه دو جسد را با دوهزار فیصد فایده می گیری

چارمیخ می مانی در مسطح یک کلمه

بمان

مرگی ارزان قیمت

جلاد اجنبی با لباس افغانی

یگانه خلاصگیری که به احترام پوچی های مستمر

مسکوتہ را از پُف به تُف تنزیل می دهد

دال

بال به بال تا ایده آل می بالد

شرافت را در یخچال بگذار اندیشه را در سیه چال

به دو سوی سوژه دراز بکش

نشرم

مرگ و گرم دو روی یک شنگه و یک الم شنگه ست

6

ماموت های میخی با سر های بالماسکه از بناگوشِ مخترعین انترنت به بازار کنیزک ها اول طی بعد قی می شوند

ان الباطل کان زهوقاً آذانی از معبدِ پالمیرا به گوشِ بالا حوضِ بخارا

ممنوعه وحشتناک است

هر قدر قدغن

همانقدر بسوی قطغن نزدیک

معنای بالماسکه در خودش نیست در پشتِ چهرهٔ مخترع و ماموت است

حشر آمد

دهان سفره ها باز شد

هنوز در کالبدم غار جنون ریشخند تر از تقویم افلاتون

به دستم میخ به نافم تیغ هوا دین ناکتر از نارنج دراین پنجزنتر از مفتی دو چشمم رخ به حوران است

هجوم کرگدن های دریشی پوش چنان آغشته تیغ اند که هر نعره سلف از تیر جابلسا می ریزد عرق خشک است

و پا بر شن زمین ریش است و پر تشویش جهان اینک به بالای سرم از پنج عدد ساعت همه دیروز می بیزند

وقتی رمه ی فولاد بسوی بگرام زیبایی بار می زند کاریزها از شرم یخ می گیرند
 مترسک افتیده را زاغ می دَرَد
 مقاله گندیده را باغ می بَرَد
 افغان یا افغانستانی؟
 افغانه در بازی های زبانی
 در تئمة البیان فی تاریخ الافغان بند میمانی!
 آسیاب های بادی گوتیک و فلامنکو آرد می کنند
 آسیاب های آبی داروغه و سراج الملة و الدین باد می کنند
 کار روزانه ام حساب کردن تذکره هایی ست که در جیب های طلایی مرده اند
 "یوماً فیوماً رعایای مطیع، با وفا و آرام می خواهم" ^۳
 رعایت می شود!

اگر خواهی نشوی رسوا
 از دیوار چپاول مستانه بالا شو
 گنج قارون و نیلوفر مرگ را بدست آر
 وجدان را با گنجاره مدغم کن
 بیغم باش
 هنوز صد خانه و صد کتابخانه فاصله موجود است دچار الزایمر مزمن هستیم غرور هم دیگر را مرور نخواهیم
 کرد

کلمات مشهوری که با کاف شروع می شوند مشهوره ها را نمیدانم که چها می کنند اما شهپره ها را شاف می کنند
 در حریم کریم ساقه گذاخته و برگ های آتشی کلماتی که پایان شان خوش است به رسن ختم می شوند
 رسن را عمودی رسم کن

مترس

مترسکم

از خود میتراسم

اگر موشی بر پشت واژه های مؤقر راه برود

کدام واژه را اول خواهد خورد؟

جواب بده لَوُ

چرا ساکتی؟

گپ بیادماندنی بیادت نیست؟

شعر شکنجه می شود تا اعترافی که منظور چنگک است بیرون بتراود

شعر کوسه ماهی ست از سطح به عمق

ناله های گم شده ترکیب می کند^۴

در تابوت آبی

با ویلون و شهنایی

گام به گام تا ته آب بر جسد قدیمی مومیایی می آیی

در میدان شهکار در جنگ تن به تن

معنای ژرف

لغت زیبا بیاور

بیست هزار بیت از گلو بریز

مقدمات موهومه و التأم منتجه را یاد کن

گفتی که شعر سو تفاهم تاریخی و نوعی نژاد پرستی در عرصه نوشتار است^۵

است را برای تثبیت خوشی های محرمانه به هست می نویسم

تا خدمه هتل هایات در کتابچه خاطراتش بنویسد با الفبای سیریلیک : кириллица

از حج عمره که بر می گردی با دست های خرمایی بر روی پستان های نامحرم ودکای گندم می ریزی

در طبقه هفتم برج خلیفه هفت کیلو خرچنگ را با هفت رقاصه چند ملیتی و هفت طلا لیبیل قطارک می زنی

عرق می خوری

ورق می خورم

کار روزانه ام کشف شجره نامه مردگانی ست که حتا در انتظار مرگ نه زیسته اند
مرگ در خم تدریجی به غلیان می رسد به طب عدلی ضرورتی نیست تجربه کودک پنجساله نهر آبگینه ی
مرگ شناسی است

دیگِ حروف

آش خرافی برای کرمک های درون عقل

کلمات مانند remote control از کانالی به کانالی می پرد

هیچ کلمه و کانالی در خود به آخر نمی رسد

قطعه ای پوشیده و شناور

9

سر غلتیده بر ناف

آشفته در برابر عابرین

یک چشم در سراج الاخبار یک چشم در وال استریت ژورنال

چشمان خوش بین را برای اولین بار بطور مشترک ببندیم تا اگر گرگ یا گوریلی باقی مانده باشد در خود مقعرتر
بینیم

سرنوشت یک نسل با قاشق چای خوری تقسیم می گردد

هر که از قاشق افتید دمام به تخت پروکرات تسلیم می گردد

سیاستمدار پیر و یک چشم را اگر دیدی برایش بگو که دیشب کتاب جنگ و صلح را ورق ورق درجهنم تلویزیون
ریختم

صلح پیش و پس از این لبخند کوچکی در دهن تفنگ

ماهی جنگ مقدسی در گلوی نهنگ

از خطوط محکم

تصویر های محکوم را پیش از هر محکمه ای حک حک محاکات کن

چون دانیم که تصویر گری همسایه دیوار به دیوار شرک است آن طوسی مدیحه خوان گبران بود^۶

پنج عدد ساعت بالای سرم چرخ می خورند وقتی از قی می ایستم دورترین شان به من نزدیکترین می گردد

زمان در زیر پلکهایم با دف دف اشکانی می اشکد

حرکت و توقف در نوک انگشتانم می پوچد

در چهار مقاله چارمیخم

از لوامع الروایات آویزانم

من

جغد

و چنگنواز، در خانه اسپینوزا از رنج بودا محکم گرفته ایم

سده برای من یک و بیست و یک ندارد تفاوتی نیست بین کمدی الهی دانه آلیگیری و فکاهیات ملانصرالدین

شعور سبز درختی

شهود بنفش بیضی

مرا به اندازه پنجاه و هفت فتح از فاتحه خالی کن

10

تقب سربالا

تار تار از ریشی دون کیشوت بر زنج های پُر نخ اصابت می کند

روی شکمت بنشین

برهنه

دهان مسواک زده را بازکن تا مورچه ها از غار های غرناطه پرواز نمایند

سرهای مرده با قطعاتی از تتاثر کاتولیک بر مناره های کاشی لبخند بزنند

تیغ،

جانشین بربط

لباس راه دار

همنشین دستبند و دار

تو ترسیدن را شاید از مادری که در خنده دریا غرور شوهر را چوب می زند به عاریت گرفته ای

ترس

مظهر یأس

پرنده ی بدون بال به دروغهای آغوشت می خندد

تابوت های ناسوت زلیل تر از آنند که توته های سونات را درخود جای بدهند

زنده ها با پاهای مُرده از کنار نقاشی های طبیعی بسوی گور های قدیمی می گریزند

در زیر نویس کوچ های للمی نوشته اند

همین جاست

کوچه ی سرنوشت گلچهره^۷

11

اشرافه

بوسه در تنهایی زربفت

خورشید به پشت اساطیر می نشیند با حرکت نامرئی چشمانش

مهتاب در بحیره می افتد وقتی لبخند تابلویی اش در آب منعکس می گردد

ای راز تابناک صدایت آبی ست که در گلدان قلب می ریزد بریزان که نقطه ضعف هر پارتیزان عشق است

زمان دلهره تولید می کند آنگاه که به خنده محتاجیم

قلعه

به گنجشک و باد

نامه به عاشق زنده یاد می اندیشد

12

چهلستون نیستم که با چهل دزد

از چهلزینه بگذرم و در چهل دختران دختر پیچ

بچه های میخی از وجب وجب وجود می وجدند
دعای جنابت را در دهن مست ترین کافره میکارند

می خواهد باشد نهایت هر ارگان و هر ارگاسم پنج ضلعی^۸

پنج ماه در میان نیزار

پنج انگشت سافو

در افق سنگسار

مُراهق

با پنج دامن میخ

به دنبال تختخواب پنج نفری ...

پاعرق های متفرقه

۱. سیزیف نامی در اسطوره ی یونان باستان است..سیزیف راز خدایان را افشا کرده و خدایان وی را به جزای عجیبی محکوم کرده اند.سیزیف مجبور است هر روز یک سنگ کلان را از پائین به بالای کوه انتقال می دهد و پیش از آنکه سنگ به تالاق کوه برسد دوباره بسوی زمین می غلند و سیزیف محکوم است تا این سنگ را دوباره بالا کند.آلبر کامو در مقاله ای زیر نام افسانه سیزیف، این عمل سیزیف را تلاش پوچ می خواند. در افسانه سیزیف ،،انسان محکوم به تلاش های پوچ و بیهوده است.

۲. شارل بودلر، دفتر شعر گل های رنج

۳. تاج التواریخ جلد اول ص ۲۶۴

۴. مصرعی از شعر ققنوس نیا

۵. ناصر نجفی ، مقاله نقد نوشتار

۶. واصف باختری ، بیان نامه وارثان زمین

۷. نورالله وثوق ، چهارپاره

۸. چیز های پنج تایی ما زیاد اند:

پنج گنج گنجوی ؟ ... پنج دوره ؟ ... پنج وقت ؟ ... پنج بنا ؟ ...

پنج انگشت ؟ ... پنج شنبه ؟ ... پنج اقلیم ؟ ... پنج حس ؟ ... پنج آب ؟ ...

پنج شیر ؟ ... پنج عصر لورکا ؟ ... پنج آسیاب دون کیشوت ؟ ...

